برهان فرارابطه

ما وقتی رسیدیم به صفتی که اَحَد بود و ذهن، به ارتکاز خود شهود کرده صفتی را که مقابل ندارد، در این فضا می‌بینیم که این صفت و این «واقعاً» یک رابطه‌ای برقرار می‌کند بین همه حقایقِ اندرونیِ خودش.

طبیعت ربط؛اصل ربط بدون مقابل

خودِ«الرابطة» و «بین دو چیز ربط برقرار شدن» یک حقیقت است، معقولی است عقلانی، یکی از **طبایع** است، و واقعیتِ«بخشی[1]» دارد در نفس‌الامر،

اما خود آن **صفتِ اَحَدی**که دیدیم **رابطه برقرار می‌کند**، اگر این رابطه را درک کردیم به عنوان چیزی که در آن بستر محقق است، آن گاه می‌گوییم رابطه- یعنی عناصر نفس‌الامر که با هم رابطه دارند، رابطه‌ی غیر مقابل‌دار، که خودِ«الرابطة» هم یکی از آن عناصر است - بستر می‌خواهد.

رابطه؛نیازمند بستری برای ترابط

برهان فرارابطه می‌گوید: امکان ندارد دو چیزی که با هم انعزالِ‌مطلق دارند بدون بستری که آن بستر، این ها را با هم مترابط کند رابطه‌دار شوند. پس این صفتِ‌احد در یک بستری که آن رابطه را به نحو غیر مقابلی برقرار می‌کند [قرار دارد و لذا حکایت از یک فرارابطه می‌کند.] آن فرارابطه از این رابطه استفاده می شود.

رابطه مقابلی؛رابطه غیرمقابلی

نکته‌ای که در این برهان باید دقت شود این است که رابطه‌ای که در آنجا محل بحث است از آن رابطه‌های غیرمقابلی است، یعنی این گونه نیست که بتوان گفت رابطه دارد یا ندارد؟ شبیه سایر مفاهیمِ‌بدون مقابله که قبلاً گفته شد. یعنی رابطه، غیرمقابلی است ولی خالصه رابطه است و رابطه بدون بستر نمی‌شود. لذا می‌گفتیم خداوند متعال «ربّ الربط[2]». یک بار «الربط» را به عنوان یک طبیعت، یک بار هم «اصل الربطِ» بدون مقابل را.

لزوم بستر برای روابط غیرمقابلی

[3]

ما اشاره نمی‌کنیم به چیز مبهم. با این مسیری که رفتیم اشاره کردیم به چیزی که آن مشار الیه، مشهود ذهن ما شد. پس چون واضح شده، نمی‌خواهیم توصیف کنیم؛ با آن وضوحش می‌خواهیم بگوییم آنکه مشهود شما شد که رابطه غیرمقابلی است، ولی رابطه است و رابطه واقعیت دارد.

اشاری است، دیگر مشمول احکام وجود نمی‌شد. وقتی می‌گفتیم عدم نان در سف   خب، در وجود هم همین بود. وقتی می‌گفتیم وجود[ ]؟

الان خود شما همان جا را فقط فکرش کنید. الان لفظ رابطه را هم بردارید.آن واقعیتی را که درک کردهاید که هست. الان مثلاً بین «مساوی بودن زوایای مثلث با 180 درجه» با «قضیه فیثاغورث» که هر دو در نظام هندسه اقلیدسی اثبات شده، یک رابطهای هست و ربطی دارند که این ربط، غیرمقابلی است و توصیفی نیست. الان دو عنصر نفس‌الامری و یک ربط نفس‌الامری در همان مشهود شما، بستر میخواهد یا نه؟ نه اینکه توصیفش کنید به رابطه و بعد بگویید رابطهی توصیفی به این ها نیاز دارد. میبینید به همان نحوی که مشهودتان بوده نیاز دارد. به تعبیر دیگر، رابطه نفس‌الامری تسلسل بینهایت نمیتواند پیدا کند.

شاهد روایی بر برهان فرارابطه

روایت امام رضا علیه‌السلام است با عمران صابی که فرمودند:

> **«وَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً فَرْداً... وَ الْخَلْقُ يُمْسِكُ بَعْضُهُ بَعْضاً.... إِلَّا أَنَّ الْخَلْقَ يُمْسِكُ بَعْضُهُ بَعْضاً...وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ بِقُدْرَتِهِ يُمْسِكُ ذَلِكَ كُلَّهُ[5]»**

امساک چیزی جز رابطه نیست. حضرت میفرمایند: هرجا بروی،یک «یُمسک» و رابطه برقرار است، رابطه واقعیتی یا وجودی. نمیتوانی چیزی را از این رابطهها جدا کنی. خدایی که مُرَبّط الرابط است، یمسک الاشیاء کله است.

---

[1] واقعیت خاص و متمایز

[2] این تعبیر بر وزان تعابیر حضرات است در مورد مبدأ بودن خداوند نسبت به «کیف»و «این »و «حیث».

در کافی شریف می خوانیم: عن أبي عبد الله ع قال قال: إن الله عظيم رفيع لا يقدر العباد على صفته و لا يبلغون كنه عظمته لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير و لا يوصف بكيف و لا أين و حيث و كيف أصفه بالكيف و هو الذي **كيّف الكيف** حتى صار كيفا فعرفت الكيف بما كيف لنا من الكيف أم كيف أصفه بأين و هو الذي **أيّن الأين** حتى صار أينا فعرفت الأين بما أين لنا من الأين أم كيف أصفه بحيث و هو الذي **حيّث الحيث** حتى صار حيثا فعرفت الحيث بما حيث لنا من الحيث فالله تبارك و تعالى داخل في كل مكان و خارج من كل شيء لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار لا إله إلا هو العلي العظيم و هو اللطيف الخبير. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص: 104)

و همین طور:

عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه رفعه قال: اجتمعت اليهود إلى رأس الجالوتفقالوا له إن هذا الرجل عالم يعنون أمير المؤمنين ع فانطلق بنا إليه نسأله فأتوه فقيل لهم هو في القصر فانتظروه حتى خرج فقال له رأس الجالوت جئناك نسألك فقال سل يا يهودي عما بدا لك فقال أسألك عن ربك متى كان فقال كان بلا كينونية كان بلا كيف كان لم يزل بلا كم و بلا كيف كان ليس له قبل هو **قبل القبل** بلا قبل و لا غاية و لا منتهى انقطعت عنه الغاية و هو غاية كل غاية فقال رأس الجالوت امضوا بنا فهو أعلم مما يقال فيه.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص89)

ملا خلیل قزوینی در مورد ضبط عبارت قبل القبل می فرماید:

چهارم: «ليس له قبل، هو قبل القبل بلا قبل ولا غاية ولا منتهى». و «قبل» چهار جا، به فتح قاف و سكون باء يك نقطه است و **مى‌تواند بود كه در دوم، به صيغه ماضى معلوم باب تفعيل باشد**.[یعنی قبّل] التقبيل: چيزى را پيش از چيزى ديگر كردن. و مى‌تواند بود كه در چهارم، به ضم قاف و سكون باء باشد به معنى قصد. صاحب قاموس گفته كه: «وإذا أقبل قبلك، بالضم:اقصد قصدك»(صافی در شرح كافی (ملا خليل قزوينی) ؛ ج2 ؛ ص124)

[3] اشکال تلمیذ

[4] اشکال تلمیذ

[5] و اعلم أن الواحد الذي هو قائم بغير تقدير و لا تحديد، خلق خلقا مقدرا بتحديد و تقدير و كان الذي خلق خلقين اثنين: التقدير و المقدر؛ فليس في كل واحد منهما لون و لا ذوق و لا وزن فجعل أحدهما يدرك بالآخر و جعلهما مدركين بأنفسهما و **لم يخلق شيئا فردا** قائما بنفسه دون غيره للذي أراد من الدلالة على نفسه و إثبات وجوده و الله تبارك و تعالى **فرد واحد لا ثاني معه يقيمه و لا يعضده و لا يمسكه و الخلق يمسك بعضه بعضا بإذن الله و مشيته** و ...قال عمران يا سيدي أشهد أنه كما وصفت و لكن بقيت لي مسألة قال سل عما أردت قال أسألك عن الحكيم في أي شيء هو و هل يحيط به شيء و هل يتحول من شيء إلى شيء أو به حاجة إلى شيء؟ قال الرضا ع أخبرك يا عمران فاعقل ما سألت عنه فإنه من أغمض ما يرد على المخلوقين في مسائلهم و ليس يفهمه المتفاوت عقله العازب علمهو لا يعجز عن فهمه أولو العقل المنصفون- أما أول ذلك فلو كان خلق ما خلق لحاجة منه لجاز لقائل أن يقول يتحول إلى ما خلق لحاجته إلى ذلك و لكنه عز و جل لم يخلق شيئا لحاجتهو لم يزل ثابتا لا في شيء و لا على شيء إلا **أن الخلق يمسك بعضه بعضا** و يدخل بعضه في بعض و يخرج منه **و الله عز و جل و تقدس بقدرته يمسك ذلك كله** و ليس يدخل في شيء و لا يخرج منه و لا يؤده حفظه و لا يعجز عن إمساكه و لا يعرف أحد من الخلق كيف ذلك إلا الله عز و جل و من أطلعه عليه من رسله و أهل سره و المستحفظين لأمره و خزانه القائمين بشريعته(التوحيد (للصدوق) ؛ ص438-۴۴۰)

بازبینی #2
ایجاد شده 8 ژوئن 2025 16:29:33 توسط ... .
به روزرسانی شده 8 ژوئن 2025 16:30:52 توسط ... .